



عقل و آگاهی عقلی از هر چیز دیگری در این عالم برتر و بالاتر شناخته می‌شود

وقتی فلاسفه‌ی باستان در تعریف انسان از حیوان ناطق سخن می‌گویند، در واقع به عقل و اندیشه‌ی او اشاره می‌کنند و البته معلوم است ...

وقتی فلاسفه‌ی باستان در تعریف انسان از حیوان ناطق سخن می‌گویند، در واقع به عقل و اندیشه‌ی او اشاره می‌کنند و البته معلوم است که عقل و آگاهی عقلی از هر چیز دیگری در این عالم برتر و بالاتر شناخته می‌شود. اکنون اگر عقل و آگاهی از مقام والا و جایگاه ویژه برخوردار است، سخن نیز که جز ظهور اندیشه و آگاهی چیز دیگری نیست، از همین مقام و مرتبه برخوردار خواهد بود.

به گزارش خبرنگار مهر، به تازگی کتاب خرد گفتگو، حاصل درسگفتارهای دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی با تلاش دو تن از شاگردان وی منتشر شد، آنچه در ادامه می‌آید مقدمه دکتر دینانی است بر این کتاب.

تردید نمی‌توان داشت که در همه‌ی ادیان الهی و آموزه‌های مذهبی، انسان برتر از موجودات دیگر شناخته شده و افضل کائنات به شمار آمده است. به همین جهت بار تکلیف و مسئولیت سنگین آسمانی نیز بر دوش او نهاده شده است. شاعر عارف این مسئله‌ی اساسی و اصل بنیادی را در یک بیت خلاصه کرده و به صورتی زیبا چنین گفته است: آسمان بار امانت نتوانست کشید/ قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند.

حکما و فلاسفه‌ی باستان نیز از این مسئله غافل نبوده‌اند و در تعریف منطقی انسان از عنوان حیوان ناطق سخن به میان آورده‌اند. کلمه‌ی ناطق که از واژه‌ی نطق گرفته می‌شود به معنی سخن گفتن است. ولی در نظر این بزرگان، حقیقت سخن جز ظهور فکر و آشکار شدن اندیشه چیز دیگری نیست. بنابراین وقتی فلاسفه‌ی باستان در تعریف انسان از حیوان ناطق سخن می‌گویند، در واقع به عقل و اندیشه‌ی او اشاره می‌کنند و البته معلوم است که عقل و آگاهی عقلی از هر چیز دیگری در این عالم برتر و بالاتر شناخته می‌شود. اکنون اگر عقل و آگاهی از مقام والا و جایگاه ویژه برخوردار است، سخن نیز که جز ظهور اندیشه و آگاهی چیز دیگری نیست، از همین مقام و مرتبه برخوردار خواهد بود. عارف شاعر دیگر ما نیز به همین مسئله اشاره کرد آنجا که می‌گوید: ای برادر تو همه اندیشه‌ای/ مابقی تو استخوان و ریشه‌ای.

مراجعه به آثار فلاسفه‌ی مغرب زمین در این چند قرن اخیر به ویژه بعد از کانت نیز نشان می‌دهد که این اندیشمندان بیش از آن که از هستی‌شناسی سخن بگویند، بر مسئله‌ی شناخت‌شناسی تکیه می‌کنند و درباره‌ی مسئله‌ی معرفت به تامل می‌پردازند. اهمیت این مسئله وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم هر آنچه مورد تفکر قرار می‌گیرد، همواره بیرونی بوده و به عنوان آنچه غیر از «من» است، مورد توجه قرار می‌گیرد. با توجه به همین مسئله است که می‌توان دریافت، همیشه شناسنده غیر از شناخته شده است. درست است که اتحاد عاقل و معقول در آثار حکمای اسلامی به درستی مطرح شده و به اثبات رسیده است، ولی اتحاد عاقل و معقول به اتحاد و یگانگی در وجود اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که هستی معقول در عالم ادراک غیر از هستی عاقل، چیز دیگری نیست. اما این اتحاد و یگانگی در وجود به ثنویت و دوگانگی دو عنوان عاقل و معقول یا شناسنده و شناخته‌شده پاسخ نمی‌دهد و جای این پرسش همچنان باقی می‌ماند که چرا از آنچه واحد و یگانه است، دو مفهوم متفاوت و دو عنوان مختلف تحت عنوان شناسنده و شناخته‌شده انتزاع می‌گردد؟

حکمای اسلامی در مقام پاسخ به این پرسش گفته‌اند: اتحاد عاقل و معقول در مورد معقول بالذات صادق است و معقول بالذات همان چیزی است که در عقل، تحقق می‌پذیرد. اما آنچه در جهان بیرون از ذهن موجود است، معقول بالعرض بوده و با عاقل، متحد و یگانه شناخته نمی‌شود و دوباره در اینجا باز می‌گردیم به آنچه در سابق ذکر کردیم و یادآور شدیم که هرآنچه مورد تفکر قرار می‌گیرد، همواره بیرونی است و غیر از «من» شناخته می‌شود. بنابراین تفکر و آنچه در اصطلاح فلاسفه‌ی مسلمان، علم حصولی خوانده می‌شود، در عین اینکه می‌تواند منشأ اتحاد و یگانگی بوده باشد، موجب اختلاف و دوگانگی نیز خواهد بود؛ زیرا در ذات علم و آگاهی حیث التفاتی حضور دارد و هر علمی همواره به یک معلوم اشاره دارد و آن را در خارج از خود نشان می‌دهد.

آنچه درباره‌ی علم و آگاهی گفته شد، در مورد سخن و گفتار نیز صادق است زیرا سخن، ظهور اندیشه است و گفتار، جلوه‌ی آگاهی شناخته می‌شود. اکنون اگر بپذیریم که گفتار، جلوه‌ی آگاهی و علم است، به این امر نیز اعتراف خواهیم کرد که آثار و احکام علم و آگاهی بر سخن و گفتار نیز بار می‌گردد. معنی این سخن آن است که اگر علم، التفات به معلوم خارجی است و با آنچه در جهان خارجی موجود است تفاوت دارد، ناچار باید پذیرفت که «گفتن» نیز غیر از آن چیزی است که «گفته» شناخته می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت؛ نسبت میان علم با معلوم خارجی که در اصطلاح فلاسفه‌ی مسلمان، معلوم بالعرض خوانده می‌شود همانند نسبت میان گفتن و گفته است. علم، از آن جهت که علم است و قائم به عالم شناخته می‌شود با معلوم خارجی که یک معلوم بالعرض به شمار می‌آید، تفاوت دارد. گفتن نیز از آن جهت که فقط گفتن است و قائم به گوینده شناخته می‌شود، غیر از آن چیزی است که گفته به شمار می‌آید.

اکنون در اینجا این پرسش پیش می‌آید که آیا گفته از گفتن ناشی می‌شود یا اینکه گفتن به گفته تقلیل پیدا می‌کند؟ عین این

پرسش در مورد علم و معلوم خارجی که معلوم بالعرض خوانده می‌شود هم مطرح می‌گردد و گفته می‌شود که آیا این معلوم خارجی است که در پرتو نور علم، معلوم می‌گردد و یا اینکه علم به واسطه‌ی آنچه معلوم خارجی خوانده می‌شود، تحقق پیدا می‌کند؟ این پرسش به صورت دیگری نیز می‌تواند مطرح شود. به این ترتیب که گفته می‌شود؛ آیا چون معلوم خارجی در جهان موجود است، علم پیدا کردن به آن امکان‌پذیر می‌گردد و یا اینکه چون علم در حد ذات خود روشن و روشن‌گر است و حیثیت التفات به غیر نیز از خصلت‌های ذاتی آن شمار می‌آید، فلان موجود خارجی و عینی را معلوم ساخته است؟

به حکم اینکه علم یک حقیقت ذات اضافه شناخته می‌شود و حیثیت التفاتی بودن را نمی‌توان از آن منفک ساخت، پاسخ به پرسش مزبور نیز آسان نخواهد بود. ولی از یک نگاه دیگر می‌توان گفت: علم در عین اینکه التفاتی است و یک حقیقت ذات اضافه به شمار می‌آید، در معلوم خارجی و بالعرض، خلاصه نمی‌شود و همواره ممکن است معلوم‌های دیگری داشته باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت؛ علم از آنچه اکنون معلوم آن شناخته می‌شود بیشتر بوده و ممکن است معلوم‌های فراوان دیگری نیز به آن تعلق داشته باشند. علم به حسب ذات خود، به روی غیرخود گشوده است و این گشودگی هرگز مسدود نمی‌شود. ولی البته معلوم خارجی نسبت به علم از این خصلت برخوردار نیست. معلوم موجود در جهان خارج، همان است که هست.

یک موجود عینی و خارجی به روی هیچ موجود دیگری گشوده نیست. گشودگی به روی غیر خود، خصلت ذاتی علم و آگاهی است و به همین جهت است که علم فراگیر بوده و نمی‌توان حدّ یقف یا ایستایی برای آن در نظر گرفت. علم همیشه بیش از آن چیزی است که اکنون هست. این خصلت، خصلت انسان است و در مورد انسان نیز می‌توان گفت؛ انسان، همیشه بیش از آن چیزی است که اکنون هست. به عبارت دیگر؛ انسان در همان حال که موجود است، عنوان نی‌هنوز نیز در مورد او صدق می‌کند. عقل همواره پویا و پیش‌رونده است و انسان نیز به حکم اینکه عاقل است، همیشه پویا و پیش‌رونده شناخته می‌شود. در پیش‌روی عقل است که معقولات، گسترش می‌ابند و کمال یک انسان نیز بر اساس اصول و موازین معلومات او قابل بررسی و سنجش خواهد بود.

همان‌گونه که یادآور شدیم نسبت میان علم و معلوم خارجی، همان نسبتی است که در میان گفتن و گفته، قابل درک و دریافت است. کسانی چنین می‌اندیشند که گفتن به گفته فرو کاسته می‌شود و در آن خلاصه می‌گردد. گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که گفتن، منشأ پیدایش هرگونه گفته است و بدون گفتن، هیچ گفته‌ای از جایگاه ویژه و معین برخوردار نیست. گفته، محدود و متناهی است ولی برای گفتن، حد و مرزی را نمی‌توان معین کرد.

در اینجا ممکن است گفته شود؛ یک متن مکتوب در واقع همان چیزی است که تحت عنوان گفته مطرح می‌گردد. ولی از سوی دیگر می‌دانیم که متن، همواره قابل تفسیر و تأویل است و می‌توان به طور غیرمتناهی با آن روبرو شد و از آن، معنی استخراج کرد. در پاسخ به این پرسش باید گفت: درست است که از یک متن می‌توان به طور بی‌پایان معنی استخراج کرد، ولی استخراج این معانی تنها هنگامی میسر می‌گردد که با متن، گفتگو به عمل آید و نوعی پرسش و پاسخ صورت پذیرد و البته معلوم است که در این صورت، متن حالت گفتن به خود می‌گیرد و همان‌گونه که یادآور شدیم گفتن، حد و مرز معین ندارد و برای همیشه در مقام گفتن، باقی می‌ماند. برای وسعت و گسترش معانی، پایانی را نمی‌توان در نظر گرفت ولی معنی همیشه از گفتن ناشی می‌شود و جهان خارجی فقط موضوع و محل معانی به شمار می‌آید.

اکنون با توجه به بی‌پایان بودن عالم معانی، می‌توان به غیرمتناهی بودن گفتن نیز اعتراف کرد. معنی، در گفتن ظاهر و آشکار می‌شود و آنجا که معنی در گفتن به ظهور نمی‌رسد، چاره‌ای جز سکوت و خاموشی نخواهد بود. با توجه به آنچه تا کنون در اینجا ذکر شد، می‌توان گفت؛ گفتن همیشه برتر و بالاتر از نوشتن است؛ زیرا نوشته همیشه به عنوان گفته مطرح می‌شود. ولی از این نکته نباید غافل بود که یک نوشته وقتی در برابر شخص خواننده قرار می‌گیرد و مورد تفسیر و تأویل واقع می‌شود، از حالت گفته بودن خارج شده و در چهره‌ی گفتن ظاهر می‌گردد و البته در گفتن است که به طور بی‌نهایت می‌توان به معانی تازه و نو دست پیدا کرد. با تأمل دقیق در آنچه تا کنون در اینجا ذکر شد می‌توان دریافت که گفت‌وگو بیش از آنچه در ظاهر امر به نظر می‌رسد، اهمیت دارد.

سقراط که در نظر بسیاری از اندیشمندان، پدر فلاسفه خوانده می‌شود به این اصل باور داشته و روی مسئله‌ی گفت‌وگو تأکید داشته است. این فیلسوف بزرگ به اندازه‌ای برای گفت‌وگو اهمیت قائل بود که به کار نوشتن نپرداخت و اندیشه‌های خود را به رشته‌ی تحریر در نیاورد. اندیشه‌های سقراط در گفت‌وگوهای او به منصفی ظهور و بروز رسید و از طریق شاگردانش به نسل‌های بعدی انتقال پیدا کرد. سخن‌های موجز و کوتاه این فیلسوف بزرگ که پس از قرن‌های متمادی به صورت گفته در آمده است، امروز نیز وقتی یک خواننده‌ی آگاه در برابر آنها قرار می‌گیرد به گفتن تبدیل می‌شوند و با شخص خواننده گفت‌وگو می‌کنند. جای هیچ‌گونه تردید نیست که سقراط، استاد فلسفه بوده و کار تعلیم آن را به عهده داشته است. ولی روش تدریس و اسلوب تعلیم دادن او به صورت گفت‌وگو انجام می‌پذیرفته است. این روش و این اسلوب، حداقل در آموزش فلسفه، بهترین اسلوب و نیکوترین روش به شمار می‌آید. آنچه در فلسفه، بیش از هرچیز دیگری اهمیت دارد «پرسش» است و در جایی که پرسش مطرح نگردد، فلسفه به وجود نمی‌آید.

برخی از بزرگان، تقوای زبان را در طرح پرسش دیده‌اند و چنین می‌اندیشند که برای پی بردن به هویت و شخصیت یک فرد، باید نوع سوال‌ها و چگونگی پرسش‌های او را مورد بررسی قرار دارد. انسان به همان اندازه که مسئول است و مورد پرسش قرار می‌گیرد، پرسش‌کننده نیز به شمار می‌آید. مسئولیت و مورد پرسش واقع شدن، از ویژگی‌های انسان است و هیچ موجود دیگری در این جهان نیست که مقام مسئول بوده باشد. مسئولیت همان بار بسیار سنگینی است که به عنوان امانت بر دوش انسان نهاده شده است و او باید این بار سنگین را بر دوش خود تحمل نماید و البته به همین دلیل که انسان تنها موجود

مسئول در این جهان شناخته می‌شود، تنها موجود پرسش‌کننده نیز به شمار می‌آید. انسانی که پرسش ندارد، پاسخ نیز نخواهد داشت. پاسخ از جایی می‌آید که پرسش از آنجا سرچشمه می‌گیرد. به هیچ وجه اغراق نیست اگر ادعا کنیم که تفکر، خود نوعی پرسش و پاسخ به شمار می‌آید؛ زیرا تفکر در واقع نوعی حرکت است که از معلوم به سوی مجهول راه می‌یابد و سپس به مقصود باز می‌گردد. حرکت فکر از مقصود به سوی مبادی، نوعی پرسش به شمار می‌آید، ولی بازگشت از مبادی به سوی مقصود، پاسخ خواهد بود. این شیوه‌ی مرضیه و روش پسندیده در میان اندیشمندان مسلمان نیز رواج داشته و میان استاد و شاگرد در هنگام تدریس، پرسش و پاسخ صورت می‌پذیرفته است. استاد به درستی شاگردان خود را می‌شناخته و به میزان فهم و استعداد آنها برای چگونگی گفت‌وگو و انجام پرسش و پاسخ، آگاه بوده است.

صاحب این قلم از این توفیق برخوردار بوده که کار تدریس را به عهده داشته باشد و سال‌های بسیار به کار آموزش پردازد. در این سال‌ها که به کار تدریس اشتغال داشته‌ام، همواره کوشیده‌ام که از روش گفت‌وگو و پرسش و پاسخ استفاده کنم و این شیوه‌ی پسندیده را زنده نگاه دارم. تردیدی وجود ندارد که این سبک و اسلوب در ذهن دانشجویان جای گرفته و آنها نیز با اعمال همین روش، این طریقه را زنده نگاه می‌دارند.

فقط در سال گذشته بود که دو تن از دانشجویان علاقه‌مند به نام آقایان پویان پروین و سجاد نورعلیان در این اندیشه شدند که برخی از کلاس‌ها را ضبط کنند و پس از پیاده شدن و انجام ویرایش، آنها را به طبع رسانند. آنچه در این دفتر آمده، حاصل تلاش و کوشش این دانشجویان است و اگر کوشش آنها نبود، این کار صورت نمی‌پذیرفت. خداوند به آنها توفیق دهد تا بتوانند در کارهای فرهنگی و علمی برتر گام‌های بلندی بردارند.